

فلسفه سیاسی

علامه سید حیدر آملی

■ محسن مهاجر نیا

مقدمه: شرح حال علامه سید حیدر آملی

علامه سید حیدر آملی، در شمار اندک فیلسوفان و اندیشمندان مشهوری است که شرح زندگی علمی سیاسی خویش و تفصیل آثار و تألیفات و ترتیب زمانی نگارش آنها را خود، به قلم آورده است. وی در سال ۷۲۰ هـ ق در آمل به دنیا آمد و مدت سی سال تحصیلات خویش در منقول و معقول را در شهرهای آمل، خراسان، استرآباد و در نهایت اصفهان، ادامه داد. وی بعد از بازگشت از اصفهان می گوید: زمانی که از اصفهان به آمل باز گشتم، به خدمت پادشاه عادل فخرالدوله، فرزند ملک سعید مرحوم شاه کیخسرو در آمدم. او مرا به کرامت و جلالت اختصاص داد و مرا از نزدیکترین یاران و از ندیمان خویش قرار داد. سپس از اخص خواص و در نهایت، از بزرگترین نواب (وزیران) او شدم. سید در سن سی سالگی دستخوش بحران معنوی می شود و با کناره گیری از مناصب دربار حاکم طبرستان، خرقة درویشی بر تن و ابتدا به جوار الهی هجرت رفته و در مجاورت مکه معظمه و مدینه منوره سکنی می گیرند. تصمیم به اقامت دارد؛ اما کسالت و مرضی که بر او عارض می شود، وی را وادار به هجرت به سوی عتبات

عالیات در عراق کرده و مدت سی سال در آنجا رحل اقامت می‌افکند و آن طور که خود نگاشته است؛ تا سن ۶۳ سالگی در نجف اشرف بوده در این مدت، حدود چهل رساله و کتاب عربی و فارسی را به نگارش در آورده است. چون تفصیل شرح حال خود نگاشته وی در مقدمه «نص النصوص»^(۱) و «تفسیر المحيط الاعظم»^(۲) آمده است به همین مختصر بسنده می‌شود.

سیاست و شریعت

شریعت، اولین مرتبه «شرع» و از جهت صوری و ظاهری، گسترده‌ترین رکن آن است؛ زیرا دورکن دیگر یعنی طریقت و حقیقت برتر از ماده و نشئه ملک و عالم حس هستند. طریقت، مربوط به عالم نفوس و عالم ملکوت است و حقیقت، به عالم عقول و جبروت نظر دارد. سید به همین جهت سیاست را در عرصه طریقت و حقیقت وارد نمی‌کند. او در عرصه دین، شریعت را به اسلام که مجموعه قوانین و مقررات مربوط به هدایت بشر در شکل مدیریت و سیاست است، تفسیر می‌کند و طریقت را به ایمان و حقیقت را به یقین مرتبط می‌داند و در عرصه ظهور و بروز آن، شریعت را به گفتار ظاهری، طریقت را به تجلیات فعلی و حقیقت را به احوالات معنوی تفسیر می‌نماید. از منظر مخاطبان و متدینان، شریعت را به اکثریت توده امت و طریقت را به اقلیت خواص و نخبگان فکری و حقیقت را در اختیار اقلیت معدود خاص الخاص اختصاص داده است و در بحث «نبوت»، شریعت را به رسالت یعنی چهره مردمی و هدایت‌گرانه پیامبر و سپس «امام معصوم» اختصاص داده است. وی در عصر غیبت، شریعت را به حوزه وظایف فقیهان، طریقت را به حوزه حکیمان و حقیقت را به حوزه عارفان واگذار می‌کند بنابراین، این، شریعت از نظر او، تنها رکن شرع است که با حوزه سیاست پیوند وثیق برقرار می‌کند؛ اما اینکه چه پیوندی دارد؟ قلمرو شریعت و سیاست تا کجاست؟ آیا بر یکدیگر منطبق و همدیگر را می‌پوشانند؟ یا یکی عام و دیگری خاص است؟ و به طور کلی اشتراکات و تمایزات آنها در چیست؟ اینها سؤالاتی هستند که در خصوص رابطه این دو پدیده مطرح می‌باشند.

به نظر می‌رسد که سید در همه جا بر ایده «دین محوری» و «شریعت سالاری» مشی می‌نماید و برای سیاست، دو نقش قائل است؛ یکی اینکه سیاست، ابزار کار آمد و وسیله مهمی است که در اختیار شریعت قرار دارد و در هر زمانی و در هر شرایطی که دین صلاح بداند، از آن بهره برداری می‌کند و دیگر اینکه، سیاست گاهی آنچنان صبغه دینی به خود می‌گیرد که تفکیک و تمایز آن از اصل شریعت دشوار می‌شود و به اصطلاح «سیاست عین شریعت» می‌شود و سید از آن به «سیاست شرعی»^(۳) تعبیر می‌کند و آن را جزء اهداف مهم بعثت پیامبران الهی بویژه پیامبر اسلام (ص) می‌داند. پیش از بیان رابطه سیاست و شریعت، لازم است به طور اجمال مفهوم این دو را بررسی کنیم.

۱- تعریف سیاست

سیاست از جمله مفاهیم مشترکی است که سید در بیشتر آثار خود از آن یاد کرده و آن را به معنای «تدبیر مصالح بندگان در دنیا و آخرت»، «انتظام امور الناس» و «تقدیر امور جامعه به حسب مصالح امت» می‌داند و برای آن، کار ویژه‌های متعددی قائل است و به تناسب موضوع آن را به هشت نوع سیاست تقسیم می‌کند:

۱- سیاست نفس؛

۲- سیاست الهی؛

۳- سیاست شرعی؛

۴- سیاست منزل؛

۵- سیاست مدنی؛

۶- سیاست عادلانه؛

۷- سیاست جور؛

۸- سیاست غلبه.

او به پیروی از فیلسوفان مسلمان دوره میانی؛ چون: فارابی و مسکویه (معلم ثانی و معلم ثالث) بر اساس مبانی ارزشی، سیاست را به دو نوع مطلوب و فاضل و نوع نامطلوب و غیر فاضل تقسیم می‌کند و با نگاهی بدبینانه، سیاست تمام ملوک و سلاطین را غیر فاضله و سیاست جائره معرفی می‌کند و در مقابل اندیشه غالب اهل سنت که «اولی الامر»

را به هر حاکم مسلمانی اطلاق می‌کنند، وی آن را در انحصار امامان معصوم شیعه می‌داند و در مورد سایر سلاطین و ملوک می‌گوید: «الذین لیس لهم شغل الا التصرف بغير الحق و الاسراف فی مال المسلمین بغير استحقاق فضلاً عن الفسق و الفجور و الانهماك فی الشر الذی هو عادتهم»^(۴) آنها کسانی هستند که جز تصرف ظالمانه و حیف و میل در اموال مسلمین کاری ندارند؛ این، علاوه بر فسق و فجور و غرق در شرور است که جزء سرشت و عادت آنهاست. در تفسیر «المحیط الاعظم» در همین خصوص معتقد است که اکثر سلاطین ظاهری اهل فسق و جهالت هستند. بنابر این سیاست آنها همواره مبتنی بر ظلم و جور می‌باشد در نظام فکری سید، بین عالم مافوق و عالم مادون قمر مناسبت و ارتباط وجود دارد. او معتقد است. نظام مافوق قمر به صورت سلسله مراتب تدبیر در اختیار فرشتگان الهی قرار دارد و تأثیر آنها در عالم سفلی سبب شکل‌گیری دو نوع حکومت و سیاست شده است؛ حاکمانی که مردم از طریق آنها، به فیض الهی مرتبط شده و از استعداد فائده بر خوردار گردیده‌اند؛ آنها «حاکمان عدل» هستند و سیاست آنها «سیاست عادلانه» است و حاکمانی که بی استعداد هستند و قابلیت ارتباط با فرشتگان را ندارند؛ آنها «حاکمان جور» اند که سیاستشان جائزانه است. کاملترین نوع سیاست فاضله سید اختصاص به انبیا و امامان معصوم دارد. وی در تعریف سیاست انبیا می‌گوید: «النبی هو المبعوث الی الخلق لیکون هادياً و مرشداً الی کمالهم المقدر لکل واحد منهم»^(۵) نبی کسی است که از طرف خداوند به سوی خلق مأمور شده است تا آنها را هدایت و به سوی کمال شایسته هر کدام ارشادشان کند و چون هدایت به کمال، بدون نظام و انتظام و سازمان دهی ممکن نیست در غالب این انتصاب می‌گوید: «لینبهم علی کیفیت معاشرتهم و حسن معاملتهم و انتظام امور معاشهم» هدف انبیا آن است تا نحوه معاشرت و رفتار اجتماعی و انتظام و سامان دهی به حیات سیاسی اجتماعی را به مردم یاد بدهند.

سید نبوت را به دو نوع «نبوت تعریف» و «نبوت تشریح» تقسیم نموده و نبوت تشریح را مربوط به رسالت و در حوزه شریعت می‌داند و چهار کار ویژه برای آن بر می‌شمارد که عبارتند از:

۲- تأدیب اخلاق؛

۳- تعلیم حکمت؛

۴- قیام به سیاست.^(۶)

«سیاست فاضله» سید، بعد از مرحله تاریخی سیاست انبیا و امامان معصوم (ع)، بر اساس «قاعده لطف» در اختیار فقیهان قرار می‌گیرد؛^(۷) زیرا بر اساس روایات، سید سه گروه از عالمان را وارثان انبیا می‌داند:

الف) فقیهان:

آنها وارثان رسالت انبیا و مأمور اجرای شریعت و سیاست شرعی هستند.

ب) حکیمان:

آنها وارثان طریقت انبیا و مأمور به سلوک در طریق سیاست الهی اند.

ج) عارفان:

آنان وارثان حقیقت انبیا می‌باشند و در معرفت الهی سیر می‌نمایند.^(۸)

نتیجه آنکه سید، سیاست انبیا و علما را موجب نظام و انتظام دنیا و حیات اجتماعی بشر دانسته و می‌گوید: «الانبیاء و العلماء هم السبب فی انتظام امور الدنیا و عدم اضطراب احوال اهلها»^(۹) از عبارت سید معلوم می‌شود که او به جای تدبیر و سیاست؛ از اصطلاح «انتظام» بهره گرفته است و در «شرح الفصوص» خویش، این حقیقت را به خوبی بیان می‌کند. او در تعریف انتظام آورده است: «الانتظام هو تقدیر الامور و ترتیبها بحسب المصالح»^(۱۰) انتظام عبارت است از: تقدیر و تدبیر امور و سامان دادن آنها بر اساس مصالح که البته این مصالح به تناسب موضوع متفاوت خواهد بود. بعد از بیان مفهوم سیاست، به بررسی مفهوم شریعت می‌پردازیم.

۲ - تعریف شریعت:

تفاوت اصطلاح شریعت و شرع در منظر سید، تفاوت کل و جزء است؛ زیرا او معتقد است شرع محمدی (ص) که عبارت است از: «نظام اعتقادات صحیح و افعال درست و آنچه که انسان را به مصالح دنیا و آخرت رهنمون می‌شود»^(۱۱) دارای سه رکن اساسی شریعت، طریقت و حقیقت است. به عبارت دیگر، این سه رکن، عناوینی هستند که به

اعتبارات مختلف بر یک حقیقت واحد دلالت دارند و شرع اسم جامع آنهاست.^(۱۲) وی سپس در تعریف آنها می‌گوید:

الف - شریعت، اسمی است که بر مجموعه راههای الهی وضع شده است و مشتمل بر اصول و فروع و مستحبات و واجبات و خوبیها و برتریهای الهی دلالت دارد.

ب - طریقت: عبارت است از عمل به شایسته‌ترین و نیکوترین و محکم‌ترین طریق الهی و هر مسلکی که انسان بتواند به بهترین و استوارترین شیوه در آن سلوک کند.

ج - حقیقت: آن است که از راه کشف و شهود و وجدان، به چیزی معرفت حاصل شود. از دیدگاه سید، شریعت، تصدیق و پذیرش قلبی و عملی رسالت انبیا است و طریقت، تحقق عینی افعال و اخلاق انبیا و حقیقت، مشاهده حالات و کمالات انبیا و انصاف بدان است. او سه رکن شرع را به «بادام» تشبیه می‌کند که مشتمل بر پوست و مغز و روغن است. اصل بادام را به شریعت، مغز را به طریقت و روغن را به حقیقت همانند و شریعت را حافظ طریقت و حقیقت می‌داند. وی در آثار متعدد، به طور مکرر شریعت را مربوط به بُعد رسالت، طریقت را مربوط به بُعد نبوت و حقیقت را به بُعد ولایت انبیا مرتبط می‌کند و آنچه را که مربوط به عالم ظاهر و سامان دادن به زندگی اجتماعی و سیاست و حکومت است، در حوزه شریعت و رسالت معرفی می‌کند. در کتاب «اسرار الشریعه»، تصریح دارد به اینکه: «ان الشریعة من اقتضاء الرسالة... و الرسالة عبارة عن تبلیغ ما حصل للنبي من طرف النبوة من الاحكام و السياسة و التأديب بالاخلاق و التعليم بالحكمة و هذا عين الشریعة»^(۱۳) شریعت مقتضای رسالت است و رسالت عبارت است از: تبلیغ آنچه از ناحیه خداوند به نبی ابلاغ شده که شامل احکام و سیاست و تأدیب اخلاق و آموزش حکمت می‌شود و این مفهوم رسالت، دقیقاً منطبق با مفهوم شریعت است.

رابطه سیاست و شریعت

پیش از این اشاره شد که فهم فلسفه سیاسی سید، بستگی به دریافت صحیح از سه مفهوم کلیدی شریعت، طریقت و حقیقت دارد. و در هر مقوله‌ای باید پیش فرضهای او

را در این خصوص مد نظر قرار داد. زیرا او در هیچ اثری این مفاهیم را به طور جداگانه مورد استفاده قرار نداده است. بنابر این، درباره رابطه سیاست و شریعت، تردیدی نیست که بدون شفاف کردن مفهوم شریعت و رابطه آن با طریقت و حقیقت، نوع پیوند آن با سیاست غیر قابل فهم است. چار چوبه معرفت‌شناسی سید، نشان می‌دهد که این سه مفهوم به صورت ساختاری دارای سلسله مراتب منطقی و منظمی است که تعامل کار ویژه‌های آنها، منظومه فکری سید را سامان داده است. او در یک تحلیل مقایسه‌ای، تمایزات و کار ویژه‌های آنها را در یازده مورد بیان می‌کند که در جدول ذیل قابل ارائه است:

موضوع	شریعت	طریقت	حقیقت
از جهت مرتبه	مرتبه پایین	مرتبه متوسط	مرتبه عالی
از جهت عقل	عقل هیولانی و بالفعل	عقل بالملکه	عقل مستفاد
سطح معرفت	محسوسات	عالم نفس	عالم عقول
نشئه وجودی	عالم ملک	عالم ملکوت	عالم جبروت
نوع معرفت	علم	عالم	معلوم
مخاطب	توده مردم	اقلیت خواص	اقلیت خاص‌الخاص
کارشناس و نماینده فکری	فقیهان	حکیمان	عارفان
منبع معرفت	وحی	الهام	کشف
از جهت دریافت	اقوال	افعال	احوال
نوع تدین	اسلام	ایمان	ایقان
از جهت واسطه فیض	رسالت	نبوت	ولایت

جدول شماره ۱

بر اساس ویژگی‌های مندرج در جدول، طریقت و حقیقت، در حوزه‌ای فراتر از دنیا و عالم ماده قرار دارند و طبعاً اکثریت مردم جامعه از حیطه خطاب آن خارج هستند. طریقت، با ملکوت و حقیقت، با جبروت سروکار دارد و هیچکدام با عالم محسوسات و عالم علم و نشئه ملکی که جولانگاه سیاست است، برخورد ندارند. از جهت دریافت،

طریقت، مرتبط با تجلیات الهی و حقیقت، با احوالات عرفانی که از طریق الهام و کشف و شهود به دست آمده، سروکار دارد و در نتیجه، فراتر از اسلام و احکام و قوانین ظاهری آن هستند و با ایمان قلبی و یقین شهودی پیوند دارند و حتی در فرآیند دریافت فیضانی از مجاری فرشتگان و رسولان الهی، به جنبه رسالت و هدایت و ارشاد مردمی نظر ندارند؛ بلکه مربوط به جنبه‌های الهی و غیر مردمی آنها هستند. بنابر این؛ آنچه با عالم حس و نشئه دنیوی مرتبط است. و در حوزه قوانین اسلام، اکثریت مردم را مخاطب قرار می‌دهد، تنها شریعت است که رهاورد جنبه رسالتی پیامبر اکرم (ص) است که در پایان سفر چهارم «من الحق الی الخلق» که مقام بقای بعد از فناء است، مطرح می‌باشد. و بر اساس همین شریعت، رسول اکرم (ص) به محض ورود به مدینه، اسلام را وارد عرصه حکومت و سیاست کرد. بنابر این از نظر سید، شریعت و رسالت، در ماهیت خویش، با سیاست ارتباط داشته و نه تنها مهمترین کار ویژه رسالت، قیام به سیاست است؛^(۱۴) بلکه تحقق رسالت جز با سیاست امکان‌پذیر نیست. تکمیل این پیوند در چارچوب اسلام و قوانین و مقررات ظاهری آن بیشتر آشکار می‌شود؛ زیرا حوزه سیاست به طور مشخص با قوانین شرعی و احکام فقهی و مقررات حقوقی در خارج ارتباط دارد و با درون انسانها و ایمان و ایقان و کشف و شهود خواص که از اوصاف فرشتگان است و در ورای عالم دنیا و به اصطلاح به مافوق قمر مربوط می‌شود، سروکار ندارند. از طرفی شریعت، منبعی مشخص دارد که از مجرای فرشته وحی و روح القدس به پیامبر (ص) ابلاغ می‌شود و با براهین عقلی و نقلی و تأیید معجزه به صورت «علوم شرعی»^(۱۵) مورد تصدیق امت قرار گرفته و در راستای زندگی روزمره و تداوم حیات اجتماعی انسانها در کره خاکی و در محدوده جهان مادی و حسی به کار گرفته می‌شود و نه تنها خواص؛ بلکه اکثریت توده و به تعبیر سید «عوام الناس» هم می‌توانند آن را درک و دریافت نمایند و در زندگی خود از آن بهره‌گیرند.

بر این اساس، سید بر خلاف سیره گذشتگان، قوانین زندگی اجتماعی را در حوزه انحصاری اقلیت فیلسوفان و عارفان و اهل حکمت نمی‌داند؛ بلکه کارشناسی آن را به فقهایان دین‌شناسی واگذار کرده است که با توجه به مصالح و مفاصل^(۱۶) و مقتضیات زمان

و مکان،^(۱۷) مصالح امت را از منابع شرع و سنت نبوی استخراج و با ملکه اجتهاد استنباط می‌کنند.^(۱۸) سید معتقد است حقیقت شرع در همه مکانها و زمانها واحد است و از اختلاف و مغایرت مبرا است؛ اما در هر شرایط و برای هر امتی مرتبه خاصی از آن که متناسب با مراتب آنهاست، مطرح شده است. و بر این اساس، قرآن می‌فرماید: «فضلنا بعضهم علی بعض»^(۱۹) برخی از پیامبران و امتهای دین دار را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

بر خلاف تلقی ناصواب برخی از محققان که سید را مشمول عصر انحطاط اندیشه سیاسی و گرفتار در «بن بست زاویه‌های صوفیانه» تصور کرده‌اند،^(۲۰) او از شریعت و حتی از عبادات، تفسیری مدنی دارد، او در جامع الاسرار می‌گوید: «بدان که همه دستورات الهی و قوانین نبوی (ص) مبتنی بر رعایت زمان و مکان و یاران هستند. اما زمان، همانند زمان نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و اعیاد و اجتماعات مذهبی و اما مکان، مثل مکه، مسجد الحرام، کعبه، مسجد الاقصی، صخره، مسجد کوفه و زیارتگاههای انبیا و پیامبران و امامان علیهم السلام و اما یاران، همانند انبیا و رسولان و ملائکه... و به طور قطع، نماز جماعت و جمعه و حج و اعیاد اسلامی و زیارت مرقد پیامبران و رسولان و امامان با توجه به مجموعه این سه عنصر وضع شده‌اند، زیرا نماز جماعت - مثلاً - مشتمل بر هر سه عنصر است؛ مکانی که در آن مردم جماعت می‌کنند، خانه خداست. زمانی که در آن نماز برگزار می‌شود، وقت مشخصی است که در غیر آن، نماز صحیح نیست و یاران هم جماعت مسلمین هستند که برای اقامه نماز حاضر می‌شوند و با اجتماع هر سه عنصر است که دعای مسلمین مستجاب و عبادتشان مقبول می‌شود.»^(۲۱) از دیدگاه سید، شعائر مذهبی و اجتماعی دینی مبتنی بر رعایت عناصر سه گانه فوق، سبب «محبت» و وفاق ملی مسلمانان می‌شود. زیرا اجتماع مکرر جماعات در مکانهای مشخص به ضرورت، سبب ایجاد رشته محبت بین آنان می‌گردد. وقتی که در هر شهری و هر محله‌ای از محله‌های شهر، شبانه روز اهل آن پنج بار در مکان مشخص برای اقامه نماز اجتماع می‌کنند، به واسطه این اجتماع، بین آنها دوستی و محبت ایجاد می‌شود و همچنین در نماز جمعه که اهالی شهرها، هفته‌ای یک بار اجتماع می‌کنند، این ائتلاف

لزوماً موجب پدید آمدن محبت بین آنان می‌گردد و مسأله در اعیاد دینی که در بعضی از ایام و ماهها است نیز چنین است. در قضیه حج، به نسبت به اهل اقلیم مختلف مسأله از این قرار است که به واسطه کنگره عظیم سالانه حج، بین مسلمانانی که از اقلیمهای جغرافیایی مختلف در سرزمین مکه گرد آمده‌اند، ائتلاف و ارتباط و همدلی و محبت ایجاد می‌گردد و علاوه، در این عبادت، فوائد دیگری از قبیل فراهم آمدن زمینه معاملات، مناکحات و قرار دادهای مختلف به وجود می‌آید.^(۲۲)

در یافت مدنی از شریعت، در اندیشه سید حیدر آملی، سبب همسویی و هماهنگی کار ویژه‌های شریعت و سیاست شده است تا آنجا که قیام به سیاست، بخشی از شریعت تلقی شده^(۲۳) و ترویج دیانت، از وظایف حاکمان سیاسی قلمداد گردیده است. و هر دو به دنبال تدبیر و سامان دهی به رفتارهای فردی و اجتماعی انسانها هستند؛ هر دو به دنبال ترویج و ایجاد فضایل و بستر سازی برای نیل به سعادت می‌باشند و چون سعادت در نظر او، از مجرای سیاست و شریعت به سلوک عرفانی در طریقت و حقیقت است، بنابر این اندیشه او به دین محوری تمایل بیشتری دارد. با وجود این، او انکار نمی‌کند که ممکن است بین سیاست و شریعت تمایز و تفکیک ایجاد شود و در نتیجه، اندیشه سیاست محوری جای شریعت محوری را بگیرد. سید از این وضعیت به «سیاست غلبه» و «سیاست جور» تعبیر می‌کند؛ زیرا حذف شریعت در عرصه اجتماع و مدیریت سیاسی جامعه از نظر او، با حذف عدالت و قطع خاستگاه مشروعیت و حقانیت برابر است. بنابر این در اندیشه وی، تنها محوری که می‌تواند پیوند وثیق و مستمر شریعت و سیاست را حفظ کند، حاکمان شرعی هستند. که تفصیل بحث پیرامون آنها در فصل بعد خواهد آمد -؛ زیرا آنها جامع بین هر دو هستند و مصالح دین و دنیای مردم را بهتر از دیگران می‌فهمند، «امامت به طور مطلق، ریاست دینی است که شامل تشویق عموم مردم برای حفظ مصالح دینی و دنیوی، و جلوگیری از مفاسد در دین و دنیای آنها را بر عهده دارد.^(۲۴)

سیاست و حکومت فاضله

علامه سید حیدر آملی (ره) به پیروی از فیلسوفان گذشته بویژه شیخ اعظم، ابن عربی در «فتوحات مکیه» برای ترسیم حکومت و انواع آن، جهان را به دو بخش مافوق قمر و مادون قمر تقسیم می‌کند. سپس با توصیف عنوان «ملک» (به فتح میم و کسر لام) یکی از نامهای خداوند، می‌فرماید: «ان الله تعالی لَمَّا یسمی بالملک رتب العالم ترتیب المملکة»^(۲۵) چون خدا پادشاه است، پس جهان را بر اساس مملکت منظم ساخته است. او در عالم مافوق قمر مملکتی را سازمان داده است که در رأس آن، نخبگان ملائکه حاکمیت دارند. دیوانی را تأسیس و فرشته‌ای را به نام «نون» متولی آن کرده است، کاتب آن دیوان، فرشته‌ای به نام «قلم» است و «لوحی» را در اختیار آن کاتب نهاده است که همه امور عالم از ریز و درشت مافوق قمر و ماتحت قمر در آن ثبت است. سپس دوازده والی صاحب ولایت را منصوب در دوازده برج مستقر کرد و آنچه در لوح بود، بدانها ارائه نمود تا شرح وظایف خویش را در عالم خلق از آن بگیرند. آن والیان را هر کدام دو حاجب است که اوامر و دستوراتشان را به نایبانشان می‌رسانند. بین دو حاجب، سفیری است که مداوم در تردد است. محل استقرار حاجبها را در فلک دوم در ۲۸ منزل قرار داد. سپس به والیان دستور داد تا در آسمانهای هفتگانه به نیابت از خود، نقیبه‌ای را برگزینند تا برای آنان همچون حاجب، اوامرشان را بر طبق مصالح عالم، عنصری عمل نمایند و این مفهوم آیت الهی است «و اوحی فی کل سماء امرها»^(۲۶) در هر آسمانی امرش را بدان وحی نمود. خداوند اجسام نقیبه را نورانی و مستدیر بیافرید و روح خویش در آنها بدمید و آنها را در آسمانهای هفتگانه رها کرد تا در هر آسمانی یک نقیب موجود باشد، سپس به آنها دستور داد که از نزد آن دوازده والی به واسطه آن حاجبان، هر آنچه را لازم دارند، بگیرند. در اختیار هر نقیبی، یک فلک قرار گرفت تا بر حوادث عالم اشراف و تصرف بهتر بنمایند و افزون بر آن، بیش از هزار دربان و پرده دار و یاور در اختیارشان بنهاد. فلکهای در اختیارشان چون مرکب‌اند که آنها را روزی یک بار به دور مملکت می‌چرخانند تا چیزی از امور آسمانها و زمین بر ایشان مخفی نماند. بعد از آنکه خداوند حاجبان و نقیبان، دربانان و پرده داران را در خدمت آن والیان بگماشت، فرمود: «والکل

مسخرون فی حقنا اذکنا المقصود من العالم قال الله تعالی و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمعاً^(۲۷) همه عالم ما فوق قمر در تسخیر بشر قرار دارد؛ زیرا اوست که مقصود نهایی خلقت است و بر اساس آیه قرآن، خداوند همه آنچه را که در آسمان و زمین است، در تسخیر انسان قرار داده است. و به همین دلیل، افلاک روزانه به دور انسانها می چرخند تا والیان آسمانی در خلق نظر کنند و آنچه را نیاز دارند، تأمین نمایند. و خللها را پر و احکام و سنتهای الهی را در خلقت اجرا نمایند و قضا و قدر الهی را در زمانهای مختلف تا روز قیامت تنفیذ کنند. خداوند زمام امور را به دست این جماعت از مأموران خویش قرار داد و با تقسیم کار، هر کدام نوعی تأثیر بر عالم ما تحت قمر دارند. بعد از ترسیم مملکت ما فوق قمر، سید می گوید: «و جعل الله فی العالم العنصری خلقاً من جنسهم فمنهم الرسل و الخلفا و السلاطین و الملوک و ولاة امور العالم»^(۲۸) خداوند در کره زمین جماعتی از جنس آنها خلق کرد که عبارتند از:

۱- پیامبران؛

۲- خلفا؛

۳- سلاطین؛

۴- ملوک؛

۵- والیان امور.

پس، بین ارواح آن والیان در افلاک و بین این حاکمان در زمین، نوعی مناسبت و روابط وجود دارد و از این طریق، والیان زمین از افاضات والیان آسمانی بهره مند می شوند. اما چون استعدادها و قابلیتها یکسان نیست؛ از این رو، حاکمان زمینی به دو گروه تقسیم می شوند. عده‌ای استعداد قوی برای ایجاد ارتباط با فرشتگان مافوق قمر دارند و عده‌ای فاقد این استعداد هستند. گروه اول، حکومتشان «فاضله» و «عادل» و گروه دوم از حاکمیت «جائره» و «ظالمه» برخوردارند. بنابراین، نوع ارتباط با عالم بالا تعیین کننده نوع حکومت خواهد بود و در بین حکومتهای فاضله، سید، قائل به ترتب و برتری یکی بر دیگری است و به تبع آنها، امتها نیز برخی فاضل و برخی افضل هستند: «ثم جعل الفضل فیهم فمنهم الفضل و الافضل من الامم و من الرسل»^(۲۹) و برترین امتها امت

اسلام و برترین پیامبران و حاکمان شرعی «خاتم الانبیا(ص)» است. سید در جمع بندی خود به این نتیجه می‌رسد که مصداق کامل «مدینه فاضله»، «مدینه الرسول» و مصداق کامل حاکمیت شرعی، «حاکمیت پیامبر اکرم(ص) است».

حکومت فاضله شرعی

الگوی حکومت مطلوب علامه سید حیدر آملی را به صورت کامل و جامع باید در محور ارکان سه گانه شریعت، طریقت و حقیقت و به تبع آن در شئون سه گانه پیامبران؛ یعنی: ولایت، نبوت و رسالت، مطالعه و جستجو کرد. بنابر این، او بر خلاف فیلسوفان عصر میانی اسلام، از راه ضرورت معاش و طبیعت مدنی بر لزوم حکومت استدلال نمی‌کند؛ بلکه ضمن صحنه گذاشتن بر نقش آن دو و اهمیت محوری «محبت» و «انس طبیعی» در شکل‌گیری انواع اجتماعات کوچک و بزرگ از راه ادله عقلی بر ضرورت حکومت استدلال می‌کند. او از دو قاعده عقلی بهره می‌گیرد، یکی قاعده لطف است که آن را از متکلمان به عاریت گرفته و دیگری، قاعده نظم است که آن را از حکیمان دریافت کرده است. بر اساس قاعده نظم، سید معتقد است که «أَنَّ النِّظامَ المَوْجُودَ نِظامَ اِتمِّ وِ اِحْسَنِ»^(۳۰)، خداوند نظام موجود را بهترین و مطلوبترین نظام قرار داده است و نظامی بهتر از آن متصور نیست؛ چه اگر بهتر از آن امکان‌پذیر بود، خداوند آن را خلق می‌کرد.^(۳۱) در درون این نظام احسن، سنتها و قانونمندی‌هایی حاکم است که مراعات آنها متضمن حیات بشر می‌باشد و هرگونه اختلال و بی‌نظمی در آنها موجب برهم خوردن مصالح در حیات اجتماعی انسانها می‌باشد؛ به طوری که با غایت انسانیت منافات دارد. از نظر سید، انسانها بدون سازمان سیاسی و حکومت نمی‌توانند زندگی کنند؛ زیرا غریزه سودطلبی و خودخواهی در انسانها به گونه‌ای است که سبب نزاع و بی‌نظمی و هرج و مرج می‌شود. از این رو، عقل به ضرورت حکومت و رهبری در جامعه انسانی حکم می‌کند. وی در اینگونه موارد از اصطلاح «انتظام» استفاده می‌کند: «الانتظام هو تقدیر الامور و ترتیبها بحسب المصالح»^(۳۲) انتظام عبارت است از وضع امور و ترتیب هر چیزی بر حسب مصالح آن، او انتظام را به مفهوم سیاست و تدبیر به کار می‌برد؛ لذا در

«شرح فصوص»، بلافاصله به روایت امام علی (ع) تمسک می‌کند که فرموده‌اند: لا عقل کالتدبیر، هیچ عقلی همانند تدبیر نیست.

و اما بر اساس قاعده لطف، خداوند نمی‌تواند انسان و جوامع انسانی را به حال خود رها کند؛ زیرا انسانها به مقتضای طبیعت و غرایز و شهوات و غلبه جهل بر عقل، مرتکب قبیح می‌شوند و طبعاً اخلال به اعمال حسن برایشان آسان گشته و فساد دامنگیرشان شده؛ به طوری که حیات انسانی دچار هرج و مرج و بی‌نظمی و غایت خلقت در پرده ابهام و بیهودگی می‌رود. در این صورت، هیچگونه حق و تکلیفی به اثبات نمی‌رسد و ثواب و عقاب الهی عملی لغو و خارج از عدل و انصاف و حکمت است. در این وضعیت، این سؤال مطرح می‌شود که اصولاً هدف از خلقت چیست؟ و چگونه می‌توان از این وضع خارج شد؟ طبیعی است هرگونه پاسخی که رضایت به وضع موجود باشد، بر خلاف عقل و حکمت است. از این رو، تنها پاسخ این است که خداوند حکیم که خالق انسان و آگاه بر همه زوایای پنهان و پیدای اوست، باید او را از این بحران و بی‌نظمی خارج و او را به اطاعت نزدیک و از فساد دور کند تا به غرض خویش از خلقت نائل شود و الا نقض غرض لازم می‌آید و آن هم بر خدای حکیم قبیح و محال است.^(۳۳) برای این منظور، در کنار اعطای عقل که به اصطلاح سید «شرع درون» است و نقش هدایت‌گرانه دارد و خود، لطفی است جداگانه، به انزال کتب و ارسال پیامبران و به تعبیر وی، «عقل بیرون» مبادرت کرد تا از منبع و حیانی، به هدایت و ارشاد خلق اقدام شود. و چون به صرف آمدن انبیا و آوردن کتب و قوانین الهی کار به سامان نمی‌رسد و لطف الهی تمام نمی‌گردد، از اینجاست که سید بنیاد حکومت مطلوب خویش را پایه ریزی می‌کند و با تفکیک وظایف و کارکردهای مختلف رسالت پیامبران، برای آنها نه صرفاً نقش خبررسانی و پیغام آوری از جانب خدا و حتی نه صرف ارشاد و هدایت تبلیغی؛ بلکه برای انجام این غرض به آنها حق تصرف و حکومت بر انسانها را اعطا نموده است. وی در تفسیر آیه «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا»^(۳۴) و آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم»^(۳۵) از راه قاعده لطف، به تساوی ولایت و اطاعت الهی با ولایت و اطاعت رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و ائمه اطهار (ع) استدلال می‌کند و می‌گوید؛

همانطوری که خداوند در جان و مال و دین و دنیا انسانها حق تصرف دارد، پیامبر(ص) و اولی الامر که همان امامان معصوم شیعی هستند نیز از چنین حقی برخوردارند. او ولایت پیامبران و خلافت مطلقه الهی را در سه سطح مطرح می‌کند:

سطح اول: ولایت الهی پیامبر:

پیامبر در این سطح از حیث باطن و تکوین دارای حق در تصرف خلق است و در ظاهر ارتباط ولایی بر مردم ندارد و با اعمال و لایتش هم نیازمند به حکومت و تشکیلات نیست. او صرفاً مأمور به ابلاغ وحی و قیام به سیاست نیست. سید این سطح را مقام فناء فی الله می‌داند که پیامبر با حفظ شخص صوری و تعینات حسی، فانی در خداوند شده است و تصرف او در واقع، تصرف خداوند است: «فاول الولاية السفر الاول الذي هو السفر من الخلق الى الحق»، آغاز مقام ولایت پایان سفر اول از سفرهای چهارگانه است؛ یعنی سفری که از خلق آغاز می‌شود و به حق منتهی می‌گردد.

سطح دوم: ولایت نبوی

در این مرحله، نفس قدسی پیامبر با جوهر عقل کلی مرتبط و حقایق معلومات و معقولات را دریافت می‌نماید و مأموریتش اطلاع رسانی و پیغام بری در خصوص آنچه از ناحیه ولایتش به دست آورده است، می‌باشد که عبارت است از اطلاع بر معرفت ذات، صفات و اسماء حق تعالی، افعال الهی و احکام الهی.

سطح سوم: ولایت تشریحی

این سطح از ولایت جامع دو سطح قبلی است؛ به این معنا که هم تصرف تکوینی و هم وظیفه ابلاغ به عهده پیامبر گذاشته شده است. و از این روست که علی رغم کثرت انبیا تعداد رسولان و اولی العزم که ولایت تشریحی دارند، بسیار اندک است. در این سطح علاوه بر انجام مسؤولیت نبوی، «ولی شرعی» موظف است که در بین مردم اعمال ولایت و حکومت نماید.

علامه سید حیدر آملی برای نشان دادن جایگاه هر سه نوع از ولایت، آنها را به «بادام» تشبیه می‌کند که رسالت، پوست آن و نبوت، مغز و ولایت، روغن آن است و از این طریق، قول شیخ اعظم، ابن عربی را که ولایت را در درجه نخست و سپس نبوت و در مرحله پایین رسالت را قرار داده است، تقویت می‌کند. او می‌گوید: «بدان که هر رسولی نبی است و هر نبی، رسول نیست، همچنان که هر نبی ولی است؛ اما هر ولی نبی نیست. و نبی کسی است که ولایتش مقدم بر نبوتش باشد، همان طوری که رسول، ولایت و نبوتش بر رسالتش مقدم هستند. پس ولایت، باطن نبوت و نبوت، باطن رسالت است و هر یک از آن دو شریفتر و عظیمتر از دیگری است و شکی نیست که باطن اشیاء، اعظم و بزرگتر از ظاهر آنهاست؛ چون ظواهر، محتاج به بواطن اند، ولی بواطن مستغنی از ظواهرند و هر چیزی بی‌نیازی برتر از چیز نیازمند است؛ پس هر چه به باطن نزدیکتر باشد، بزرگتر است.» (۳۶)

اما سید از نگاه دیگری رسالت را جامعتر و برتر می‌بیند؛ زیرا از نظر تبلیغی و سیاسی، رویکرد رسالت را به مردم و برای سامان دادن به زندگی دنیوی در همین کره خاکی می‌داند؛ در حالی که ولایت الهی از نظر او، رویکردی الهی و ولایت نبوی تنها وظیفه پیام رسانی دارد. با وجود این، ولایت تشریحی از مراتب هر دو مقام بر خوردار است. این نگرش سید از دو جنبه حائز اهمیت است؛ اول اینکه بنیان فلسفه سیاسی خویش را طراحی و معماری می‌کند و دوم اینکه تفکر افراطی و باطنی اسماعیلیه که مقام ولایت امامان معصوم (ع) را برتر از مقام پیامبر اکرم (ص) تلقی کرده‌اند، رد می‌کند. او در کتاب «جامع الاسرار و منبع الانوار» می‌گوید: «در اینجا نکته دقیق و شریفی است که ناچاریم از ذکر آن، و آن این است که ولایت اگر چه در حقیقت برتر از نبوت و نبوت برتر از رسالت است؛ اما ولی برتر از نبی و نبی برتر از رسول نیست؛ چون که نبی علاوه بر مرتبه نبوتش، ولایت نیز دارد و همچنین رسول از هر دو مرتبه دیگر؛ یعنی ولایت و نبوت، بر خوردار است. پس به هیچ وجه برابری و یا ترجیح یکی بر دیگری در کار نیست... مراد از برتری ولایت بر نبوت و نبوت بر رسالت، تنها در شخص واحدی که واجد هر سه مقام باشد، صادق است؛ مثلاً در مقام جامع پیامبر اکرم (ص) که هر سه بُعد را داراست، این نوع

برتری قابل تصور است... و آنچه را اصحاب ما شیعه در مورد برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه انبیا و اولیا بعد از نبی (ص) بر آن اتفاق کرده‌اند، به این معنا درست است که مرتبه آن حضرت و ائمه اطهار علیهم السلام از جهت ولایت، برتر از مرتبه انبیا و اولیا است و نه چیزی دیگر و الا مرتبه نبوت و رسالت، برتر از آن است که فوق آن مرتبه‌ای در دنیا و آخرت باشد و به همین دلیل، اولیا و اوصیا در قوانین شرعی و احکام الهی دائماً محتاج به انبیا و رسل بوده‌اند... و الحاد فرقه اسماعیلیه از جهت عدول از این مرتبه است و همچنین فرقه نصیریّه. اسماعیلیه چون مشاهده کردند که باطن برتر از ظاهر است و برای باطن، مرتبه ولایت است و از برای ظاهر مرتبه نبوت و دیدند که ظاهر محتاج به باطن است از همه جهات، پس آنگاه معتقد شدند به اینکه اولیا برتر از انبیا هستند و اینکه علی علیه السلام برتر از نبی صلی الله علیه و آله است... در حالی که اگر می‌دانستند این ولایت از طریق وراثت و خلافت از خدا و رسول به او رسیده است، هرگز به این خلاف معتقد نمی‌شدند و خود را در آن گرفتار نمی‌کردند»^(۳۷)

بنابر این، ولایت تشریحی در حوزه رسالت، جامع دو نوع دیگر از ولایت است و به تبع آن، حاکمیت رسول نیز این جامعیت را دارا می‌باشد: «الرسول هو الانسان الكامل الجامع لهذه المراتب كلها من النبوة و الولاية و ما يتعلق بهما من العلم و المعرفة»،^(۳۸) رسول انسان کاملی است که جامع همه مراتب نبوت و ولایت و آنچه از علم معرفت به آنها تعلق دارد، می‌باشد. از مجموع آنچه گذشت، می‌توان این نتیجه را گرفت که ولایت الهی مطلقاً و ولایت نبوی اجمالاً از حوزه سیاست شرعی، در کرة زمین خارج هستند. نقش نبی تنها در این است که معارف الهی را از منبع و حیانی به انسانها برساند؛ اما اینکه کسی به آنها عمل نکند یا به انکار آن برخیزد، این در حوزه وظیفه نبی نیست، «و ما علينا الا البلاغ»^(۳۹) مسؤولیت پی‌گیری اجرائی دستورات الهی بر عهده رسول و رسالت و ولایت شرعی می‌باشد. و شاید به همین دلیل باشد که سید جایگاه رسالت را از دل نبوت بیرون می‌کشد و نبوت را به دو قسم تقسیم می‌نماید؛ یکی نبوت تعریف است که همان ولایت نبوی است و دیگری، نبوت تشریح است که عبارت از ولایت تشریحی است و در تعریف و تشریح وظایف آن می‌گوید: «جميع ذلك مع تبليغ الاحكام و التأديب

بالاخلاق و التعليم بالحكمة و القيام بالسياسة و يخص هذه بالرسالة»^(۴۰) آنچه در نبوت هست که شامل خبر دادن از معرفت به ذات و صفات و اسماء الهی است، همه آنها در ولایت شرعی وجود دارد و افزون بر آنها، چهار وظیفه مهم دیگر برای آنها ثابت است که عبارتند از:

- ۱- تبلیغ احکام؛
- ۲- تأدیب اخلاق؛
- ۳- تعلیم حکمت؛
- ۴- قیام به سیاست.

در حقیقت، این چهار حوزه وظیفه از شؤون اجرائی ولایت شرعی هستند؛ یعنی رسول در احکام به صرف ابلاغ بسنده نمی‌کند؛ در تبلیغ او تأثیر و هدایت بشر نیز وجود دارد و طبیعی است در مسیر ابلاغ و هدایت عملی بشر موانع و مخالفت‌هایی وجود دارد. در اینجا پیامبر موظف است موانع را از سر راه بر دارد. از این رو نیاز به قدرت فیزیکی پیدا می‌کند. همچنین در بحث تأدیب اخلاقی ممکن است بخشی از مردم باطوع و رغبت پذیرای آن باشند و عده‌ای جز بازور و اجبار نپذیرند. در مقوله تعلیم حکمت، سید مردم را به سه گروه عوام و خواص و خاص الخاص تقسیم می‌کند؛ به طوری که هر گروهی به مقتضای استعداد خود می‌تواند حکمت را فراگیرد و حاکم شرعی باید متناسب با وضعیت و کوشش افراد جامعه، تبلیغ و تأدیب و تعلیم بدهد. طبیعی است این وظایف گسترده از عهده رسول و حاکم شرعی به تنهایی بر نمی‌آید. او نیاز به تشکیلات و دستگاه حکومتی دارد و این مهم در وظیفه چهارم با عنوان «قیام به سیاست» آمده است. تبیین مفهوم و تبارشناسی واژه سیاست در قرن هشتم، ما را به این نتیجه می‌رساند که سیاست علاوه بر معانی تأدیب و تدبیر عمومی، متضمن حکومت و حاکمیت و صاحب سیف و قدرت نیز بوده است. بنابراین؛ قیام به سیاست توسط حاکمان شرعی با این هدف صورت می‌گیرد که نحوه معاشرت و رفتار اجتماعی و انتظام و سامان دهی به حیات سیاسی را به مردم یاد بدهند.^(۴۱)

وی در «شرح الفصوص» با تشریح مبانی و اصول فلسفه سیاسی می‌گوید: «خداوند

جهان جسم و جسمانی را در دو منزل خلق کرد؛ یکی را دنیا و دیگری را آخرت نامید. ساکنان آن دو را آدمیان و پریان قرار داد و آنچه قابل اعتبار و اهتمام است، آدمیان هستند و از میان آدمیان، نیز انسانهای کامل مورد توجه اند. خداوند به واسطه صنف آدمیان که مقصود از همه عالم اند، عالم دنیا را آباد کرد. سپس از درون این صنف، امتهای زیادی را بیرون آورد و در میان هر امتی، رسولی را برانگیخت تا بد آنها غرض از خلقت را بیاموزاند و حقوق الهی را که برگردنشان است و باید انجام دهند، تعلیمشان دهند و پاداش آنها را در انجام خیرات و چگونگی عقوبتشان را در ترک عمل به حقوق الهی در نزد خدا در آخرت، بد آنها بیاموزانند.^(۴۲) بنابر این چهار وظیفه برای حاکمان شرعی و رسولان الهی به رسمیت شناخته شده است.

۱- آموزش رمز و راز خلقت که در واقع همان تعلیم حکمت است؛

۲- آموزش حقوق الهی و چگونگی انجام آنها که در محدوده تبلیغ احکام و اجرای آنها قرار می‌گیرد؛

۳- آموزش چگونگی پاداش و عقوبتهای الهی در ترک عمل به حقوق و احکام الهی؛

۴- آموزش چگونگی حقوق انسان بر خدا.

با توجه به اینکه سید در رسائل متعدد خویش تصریح می‌کند که موارد فوق «هذه تخص بالرسالة»^(۴۳) اختصاص به رسالت دارند و سپس می‌گوید: «و هذا عين الشريعة»^(۴۴) نتیجه این دو سخن، آن است که قیام به سیاست و التزام به تشکیلات عرفی و عقلایی آن در درون شریعت پیش بینی شده است. بنابر این رهبری و حکومت در این سطح خاستگاهی کاملاً الهی دارد و حاکم از طرف خداوند مشروعیت پیدا کرده است. اما آنچه که در فلسفه سیاسی سید حیدر آملی در این خصوص مهم است، اهتمام وی در جمع بین مشروعیت الهی و مصالح مردمی است. او معتقد است کسی باید حاکم شرعی را نصب کند که به همه ابعاد مادی و معنوی و همه زوایای پیدا و پنهان انسان اشراف داشته باشد و با توجه به همه مصالح و مفاسد برای او تصمیم‌گیری کند. بر این اساس از نظر او، هم ولایت شرعی «متعلقة بمصلحة الوقت»^(۴۵) است. و هم اینکه حاکمان شرعی مصالح

مردم و مقتضیات زمان و مکان را مراعات می‌کنند. در تفسیر «المحیط الاعظم» آمده است، الانبیاء با سرهم متحرکون بمصالح الانسان و منافع من اول حياته الى حين وفاته باذن المدبر الحکیم»^(۴۶) پیامبران در دستور کار خویش مصالح و منافع انسانها را از بدو زندگی تا هنگام مرگ به امر الهی در نظر می‌گیرند و به همین جهت مقام و منزلت آنها نیز زمانی و مکانی است و بر خلاف «ولایت الهی»، در ولایت نبوی، حاکمان شرعی ولایتشان انقطاع پذیر است. رشته ولایت در همه زمانها و مکانها می‌تواند وجود داشته باشد؛ اما مدینه فاضله شرعی ممکن است از بین برود؛ همان طوری که رسالت و حاکمیت رسول اکرم (ص) بعد از او منقطع گردید. اما «ولایت الهی» در ائمه اطهار علیهم السلام تا روز قیامت استمرار دارد.

چون انبیا به مصالح و شرایط بیرونی و زمانی توجه دارند، نقش آنها و حتی مقام و منزلت آنها متفاوت می‌باشد و در حقیقت متناسب با زمان و مکان و مراتب امتیابی که در بین آنها مبعوث شده‌اند، می‌باشد. اگر امتی از سطح علمی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی بالایی برخوردار باشد، متناسب با آن، خداوند یک انسان کاملی را مأمور کرده و به او علم و تدبیر شایسته عطا نموده است و چنانچه امتی دارای فقر فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی باشد، متناسب با همان مرتبه به انسان مأموریت هدایت علم و تدبیر داده است شده است. البته سید با توجه به آیه قرآن «و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض»^(۴۷) استعداد و قابلیت‌های فردی را در برتری برخی از انبیا نیز مؤثر می‌داند. جمع بندی سید آن است که نقش حاکمان شرعی به دلیل توجه به عنصر زمان و مصالح انسانها بسیار اساسی است، تا آنجا که می‌گوید: «الانبیاء هم السبب فی انتظام امور الدنیا و عدم اضطراب احوال اهلها»^(۴۸) پیامبران سبب سامان یافتن امور دنیا و آسوده خاطر مردم می‌باشند. او به اعتبار حکومت و سلطنت، گاهی برای حاکمان شرعی عنوان «سلطان» و «ملک» را به کار می‌برد و معتقد است این عناوین مضاف، با مضاف الیه حقیقت پیدا می‌کنند. مَلِک (به کسر لام) کسی است که مَلِک (به ضم میم) و سلطنت دارد و سلطان کسی است که رعیت دارد استمرار عناوین تا زمانی است که سلطان در احوال رعیت نظر دارد و در بینشان اجرای عدالت کند و به آنها احسان و نیکی نماید و آنها را بر طریق

معاملت و معاشرت درست و او دارد و بر طبق روایت مشهور، حاکم موظف است وظیفه خویش در حق رعیت به انجام رساند؛ «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة»^(۴۹) که اگر خلاف آن عمل کند: «فقد انعزل نفسه فی نفس الامر»^(۵۰) خود را از مقام و شایستگی رهبری عزل کرده است.

حکومت فاضله خلافت^(۱)

مهمترین ویژگی نظام فاضله شرعی از دیدگاه سید حیدر آملی، محوریت «رهبری» آن بود. انسان کاملی که جامع سه مقام ولایت، نبوت و رسالت بود و در سه حوزه شریعت، طریقت و حقیقت حاکمیت بلامنازع داشت. ارتباط و حیانی با واسطه روح القدس، به حکومت او پویایی و بالندگی و جذبه‌های روحانی داده و سرعت اطلاع رسانی از منبع غیبی به گونه‌ای بود که «فرشته وحی» را در مقام یکی از بزرگترین کارگزاران وی در جامعه قرار داده بود و در مجموع، ساختار کلی این حکومت و کار ویژه‌های مختلف آن، در تاریخ اسلام، نظامی را شکل داده بود که نقش الگویی و «مدینه فاضله اسلامی» پیدا کرده بود؛ به طوری که بر اساس آموزه‌های دینی، بعد از سر آمدن آن دوران، چنین حکومتی با رهبری مرتبط با وحی امکان تحقق خارجی ندارند و با پایان مأموریت رهبری آن، پرونده ارسال رسولان و انزال کتب از ناحیه خداوند بسته شد.^(۵۱) رهاورد دینی و سیاسی ایشان به عنوان جامعترین و کاملترین «مکتب الهی» برای بشر باقی مانده است. آنچه معركة الآرای فیلسوفان و اندیشمندان اسلامی است، مسأله «رهبری» و حکومت پس از آن دوران است که آیا در حکومت فاضله شرعی، نوع رهبری و شکل حکومت بعدی پیش بینی شده است و یا به طور کلی تکلیف آن به مردم واگذار گردیده است تا هر گونه بخواهند خود عمل کنند. دو پاسخ متفاوت به این سؤالات، سبب شکل‌گیری دو «مذهب» شده است. اکثر امت معتقدند که تکلیف حکومت و رهبری به مردم واگذار شده است؛ اما اقلیت که به تعبیر سید «قلیل العدد و کثیر

۱ - سید حیدر آملی از این نوع حکومت هم به «امامت» تعبیر دارد و هم به خلافت که نگارنده عنوان دوم را ترجیح می‌دهد.

العمل»^(۵۲) در تاریخ اسلام بوده‌اند، به مبانی و اصول فلسفه سیاسی خود پایبند ماندند و بر اساس همان اصول و ضرورت‌هایی که «حکومت فاضله شرعی» لازم شد، معتقد به نوعی حکومت با عنوان «امامت» یا «حکومت فاضله خلافت» شدند که از مشروعیت الهی بر خوردار بوده و در راستای «رسالت» و در حوزه شریعت جریان دارد. در تبیین ماهیت و ضرورت این نوع از رهبری و حکومت، علاوه بر استدلال بر نصوص فراوان، سید به قاعده عقلی لطف نیز توجه ویژه دارد.

در «نص النصوص» آورده است: چون وقوع در شر و فساد و ارتکاب معصیت در بین خلق وجود دارد، حکمت اقتضا می‌کند که رئیس قدرتمند و با نفوذی وجود داشته باشد تا به خوبیها امر و از منکرات جلوگیری نماید و هر آنچه از شرع مقدس فهمش بر امت پیچیده است، بر ایشان بیان نماید. احکام شریعت را اجرا کند تا امت را اصلاح و به صلاح نزدیک و از فساد دور نماید و از وقوع در فتنه‌ها و تباهی‌ها ایمن سازد و هر که چنین باشد، وجودش لطف است. و در جای خود ثابت شده است که لطف بر خداوند تعالی واجب است؛ همان طوری که در قرآن فرموده است؛ «و کتب علی نفسه الرحمة». کتابت در اینجا به معنای ثبوت و وجوب است و رحمت به معنای لطف و عنایت است و این لطف، به «امامت» موسوم است. پس امامت واجب است؛ همان طور که نبوت و رسالت و انزال کتب و تعیین تکلیف واجب بود.^(۵۳)

اصول فلسفه سیاسی سید در اثبات حکومت فاضله خلافت و امامت به طور مفصل در کتاب «الکشکول فیما جرى علی آل الرسول» بیان شده است. وی در این کتاب با شرح و تحلیل ماجرای تاریخی بحران خلافت می‌کوشد تا اثبات کند که خداوند به ضرورت عقلی نمی‌تواند سرنوشت دین و امت را پس از ختم نبوت به حال خود رها کند؛ بلکه بر اساس همان دلایلی که «رسالت» واجب بود، «خلافت» نیز؛ با همان ویژگیهای رسالت لازم است؛ زیرا خلافت امامان معصوم متعین و مناسبترین جانشین رسالت می‌باشد. او در تعریف خلیفه می‌گوید: «الخلیفه عبارة عن شخص یخلف هذا الرسول او النبی بالاستحقاق»^(۵۴)، خلیفه عبارت از شخصی است که بر اساس شایستگی و لیاقت به جای رسول یا نبی می‌نشیند و به همه وظایف او در حوزه‌های علوم و معارف و احکام عمل

می‌کند. بنابراین لازم است که خلیفه شرایط و ویژگیهای رسول را دارا باشد؛ از جمله:

۱- خلافتش منصوص از ناحیه خداوند باشد؛

۲- از نظر علمی همسان با رسول باشد؛

۳- همانند رسول عمل نماید؛

۴- از طهارت و عصمت بر خوردار باشد؛

۵- به همه نیازهای امت و رعیت از احکام و واجبات و سنتها آگاه و در بر آوردن آنها

توانمند باشد؛

۶- دارای صدق لهجه و صراحت بیان باشد؛

۷- از عهده ایفای حقوق همگان بر آید.

سید امام را نیز همانند خلیفه تعریف می‌کند. «الامام عبارة عن شخص يكون من قبل نبيه يقوم لكل ما قام هو لامتہ بما يحتاجون اليه كالخليفة ايضاً»،^(۵۵) امام عبارت از شخصی است که از ناحیه نبی نصب شده و به همه آنچه که امت بدان نیازمندند و نبی به آنها قیام نمود، او نیز عمل می‌کند؛ همانگونه که خلیفه نیز چنین است. و امامان دوازده گانه شیعه که از حیث مقام ولایت در سطح پیامبران هستند و مقام امامت و خلافت آنها در محدوده قلمرو «شریعت» است، آنها خلفای واقعی می‌باشند. در مورد امام دوازدهم حضرت مهدی (عج) می‌گوید؛ او صاحب سیف و سیاست مدنی است و به قدر نیاز مرتبه و منزلتش از ناحیه خداوند آگاهی دارد؛ زیرا او خلیفه و جانشین پیامبر است.^(۵۶) در شرح فصوص علی رغم اظهار ارادت به ابن عربی، وقتی به بحث «ولایت مطلقه» و «ولایت مقیده» می‌رسد، شیخ اعظم را به چالش فرا می‌خواند و با نقد نظریات او که ختم ولایت مطلقه را در عیسی علیه السلام و ختم ولایت مقیده را در «ابن عربی» تلقی کرده است، با ادله عقلی و نقلی ختم ولایت مطلقه را در علی ابن ابیطالب (ع) و ختم ولایت مقیده را در امام مهدی (عج) منحصر می‌کند و با فاصله گرفتن از ابن عربی، به «آیه ولایت»^(۵۷) و «آیه اطاعت»^(۵۸) استدلال می‌کند و می‌گوید: «انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا...» به اتفاق مفسران در مورد امام علی (ع) نازل شده، پس ولایت او بر امت مثل ولایت رسول بر آنهاست... و چون نبی، خاتم الانبیاء است، پس علی (ع) نیز خاتم الاولیاء است^(۵۹) و

در ذیل آیه «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم» نیز می‌گوید: اولی الامر در دین لزوماً باید از اولیاء الله باشند؛ کسانی که به اوامر دین الهی قیام و دستورات پیامبر (ص) را در سطوح شریعت، طریقت و حقیقت گردن می‌نهند و به اجرا در می‌آورند. این گونه ولی حتماً باید معصوم فی نفسه و منصوص از ناحیه خداوند باشد، زیرا (به حکم عطف) تبعیت و اطاعت او همانند اطاعت خدا و رسول عقلاً و شرعاً واجب است.^(۶۰) سید با نقد دیدگاه اکثر علما و خواص اهل سنت که مصداق «اولی الامر» را سلاطین و پادشاهان می‌دانند، می‌گوید: چگونه ممکن است شاهان فاسق و فاجر که کاری جز تصرف نابحق و اسراف در بیت المال مسلمین ندارند، اینها اطاعتشان واجب باشد. ضرورت عقلی بر خلاف آن است و عقل به لزوم عصمت آنها حکم می‌کند. از طرفی اگر مصداق اولی الامر در زمان پیامبر مجهول فرض شود، پس لازمه آن، این است که خداوند امر به مجهول کرده است و این بر خدا محال است، پس حتماً باید ملتزم به آن شد که در زمان نزول آیه، مصداق معین بوده است. از طرف دیگر، اگر مصداق معین، همه امت فرض شود، استحاله اطاعت پیش می‌آید، زیرا همه امت از همه امت نمی‌توانند اطاعت کنند و عده‌ای از امت هم نمی‌توانند مصداق اولی الامر باشند؛ زیرا تعدد امام و حاکم موجب فتنه و فساد می‌شود. در نتیجه مصداق آن در عصر نزول باید فرد معینی باشد که به ضرورت عقل معصوم نیز باشد و آن کسی جز علی بن ابیطالب علیه السلام و دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام نبوده است.^(۶۱)

حکومت فاضله فقهی (ولایت فقیه)

بر اساس اصول فلسفه سیاسی سید، با پایان یافتن حکومت فاضله شرعی، حوزه نبوت با کار ویژه‌های آن تعطیل گردید. حوزه حقیقت هم که روح مثلی شریعت است، با عالم دنیا و عرصه سیاست ارتباط مستقیم ندارد. بنابراین تنها حوزه‌ای که باقی می‌ماند، شریعت است که با آخرین فیوضات و حیانی کامل و جامع گردید و محدودیت دینداری از نبوت حذف و به شریعت واگذار شد، به طوری که شریعت، دین جهانی تاروز قیامت شد و تمام مراحل حیات اجتماعی بشر را تحت پوشش قرار داد و برای تمام مشکلات و

گرفتاریها و بحرانها راه حلهایی را پیش بینی کرده است. از نظر سید، همان طوری که در عصر بعد از پیامبر، جامعه اسلامی با خلأ رهبری و حکومت مواجه نیست، در عصر غیبت هم رهبری و حاکمیت بر امت در حوزه اجتهاد و فقاہت، به فقیهان واگذار گردید و آنها نقش نمایندگی فکری و کارشناسی را بر عهده دارند. سید در اثبات رهبری فقیهان و حکومت فاضله فقهی همانند دو سطح قبلی از راه، «قاعده لطف» استدلال می‌کند و همان طوری که نصب رهبری و ولایت پیامبر را بر خدا واجب می‌داند، نصب رهبری و «ولایت فقیه» را نیز بر او لازم می‌شمرد. او در کتاب «جامع الاسرار» خویش می‌گوید: «ان الله لطف بعباده فابقی لهم النبوة العامة التي لا تشريع فيها و ابقى لهم التشريع في الاجتهاد في ثبوت الاحكام و ابقى لهم الوراثة في التشريع فقال العلماء ورثة الانبياء و ما ثم ميراث في ذلك الا فيما اجتهدوا فيه من الاحكام فشرعوه»،^(۶۲) خداوند به بندگان لطف فرمود و (بعد از نبوت خاصه) نبوت عامه را که در آن تشريع نیست، بر جا گذاشت و برای آنها نوعی از تشريع را که تشريع در اجتهاد برای ثبوت احکام است، باقی گذاشت و همچنین وراثت در تشريع را برای آنها باقی گذاشت و فرمود علما وارثان پیامبران هستند و در آنجا میراثی در کار نیست، جز اجتهاد در احکام و سپس تشريع آنها.

بنابر این بر اساس لطف الهی، در زمان غیبت، اجتهاد فقیهان در عرصه احکام و مقررات اسلامی و ولایت فقیهان در عرصه عمل و سیاست امت، ضروری است. وی در «نص النصوص» نیز آورده است. خداوند با شریعت محمد (ص) همه شرایع را ختم نمود و بعد از پیامبر، رسولی نخواهد بود و بعد از شریعتش، شریعتی که از ناحیه خداوند نازل شده باشد، در کار نیست، مگر آنچه را از اجتهاد عالمان امت در استنباط احکام از کتاب و سنت نبوی در اختیار دارند.^(۶۳) سید مقام فقیهان را در حوزه شریعت و در نشئه ظواهر می‌داند و دست آنان را از طریقت و حقیقت کوتاه می‌بیند. او با تمسک به روایتی از امیرالمؤمنین (ع) که فرموده‌اند: شریعت همانند نهري است و حقیقت چون دریایی است، پس فقیهان بر گرد نهر می‌چرخند و حکیمان در دریا برای تحصیل دُر غواصی می‌کنند و عارفان بر کشتی نجات سیر می‌نمایند حوزه عملیاتی فقیهان را اقامه ظواهر شرع می‌داند: «الفقهاء المشهورون باقامة الشريعة و ظواهرها صاروا مشبهين بموسی (ع) و امته

الحقه له لانهم (اعنی الفقها) هم القائمون بمرتبه الافعال الظاهر و هو مقام اظهار ارکان الشرع للعوام بالقول فقط»^(۶۴)، فقیهان که مشهور به اقامه شریعت و ظواهر آن هستند، همانند موسی و امت حقه او می باشند؛ زیرا آنها در مرتبه افعال ظاهری که در حقیقت، مقام اظهار ارکان شرع برای عوام می باشد، قیام می کنند. بنابر این، حکومت فاضله فقهی دارای ویژگیهایی است که عبارتند از:

- ۱- اجتهاد و استنباط فقیه از مجرای رسالت و در حوزه شریعت است و به حریم طریقت و حقیقت وارد نمی شود؛
- ۲- فقیه هیچ گونه ارتباط و حیانی ندارد؛ ولی از محصولات وحی بهره می گیرد؛
- ۳- چون فقه با ظواهر احکام سروکار دارد. به درون انسانها و ایمان و ایقان کاری ندارد و در حد قوانین و احکام اسلامی است؛
- ۴- از نظر معرفت، بازگشت حکومت و اجتهاد فقیهان در حوزه علم است و با حوزه عالم و معلوم کاری ندارد؛
- ۵- مخاطب اصلی فقیهان، توده مردم هستند، اگر چه ولایت آنها خواص را نیز در بر می گیرد؛
- ۶- قلمرو ولایت فقیه در محدوده معموره ارض و در عرصه محسوسات می باشد؛
- ۷- حوزه عقلانیت فقه در سطح عقلانیت بالفعل است و چون شریعت در حوزه عقلانیت بالملکه و مستفاد وارد نمی شود، پس به تبع آن، ولایت فقیه نیز در همین سطح بالفعل عمل می نماید.

پی نوشتها:

۱. سید حیدر آملی، المقدمات من کتاب نص النصوص، به کوشش هانری کورین و عثمان اسماعیل یحیی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۷.
۲. سید حیدر آملی، تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم ج ۱ و ۲، تحقیق: محسن موسوی تبریزی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۷۵.
۳. جامع الاسرار و منبع الانوار، تصحیح هانری کورین و عثمان اسماعیل یحیی، شرکت انتشارات علمی - فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۹.
۴. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ۱۹۰.
۵. سید حیدر آملی، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، انتشارات قادر، تهران، ۱۳۷۷، ص ۹۱.
۶. همان؛ و المقدمات من کتاب نص و النصوص، پیشین، ص ۱۶۷.
۷. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، ص ۴۲۱.
۸. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص ۳۵.
۹. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۸.
۱۰. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص ۳۷۷.
۱۱. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص ۴۱.
۱۲. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، ص ۳۵۱؛ تفسیر المحيط الاعظم؛ پیشین، ج ۱، ص ۲۳۷ و اسرار الشریعه، ص ۳۱.
۱۳. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص ۶.
۱۴. همان، ص ۳۱.
۱۵. تفسیر المحيط الاعظم، ج ۱، پیشین، صص ۴۶۵ - ۴۷۲.
۱۶. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، صص ۷۵ - ۷۶ و ص ۱۸۰.
۱۷. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، ص ۲۸۳.
۱۸. همان، صص ۵۲۸ - ۵۳۱ و المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص ۲۰۹.

۱۹. سوره بقره، آیه ۲۵۳.
۲۰. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، صص ۲۸۳- ۲۸۴.
۲۱. جواد طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۳، صص ۲۳۱- ۲۷۳.
۲۲. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، صص ۲۸۵- ۲۸۶.
۲۳. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص ۳۱.
۲۴. همان، ص ۹۵.
۲۵. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج ۲، ص ۸۰.
۲۶. سوره فصلت، آیه ۱۲.
۲۷. سوره جاثیه، آیه ۱۳ و لقمان، آیه ۲۰.
۲۸. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج ۲، ص ۹۰.
۲۹. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، صص ۱۶۱- ۱۶۲.
۳۰. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۱ و اسرار الشریعه، پیشین، ص ۷.
۳۱. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص ۷.
۳۲. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص ۳۷۷.
۳۳. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۹.
۳۴. سوره مائده، آیه ۵۵.
۳۵. سوره نساء، آیه ۵۹.
۳۶. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، صص ۳۸۵ و المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، صص ۱۶۸- ۱۷۰.
۳۷. همان، صص ۳۸۵- ۳۸۸.
۳۸. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص ۲۷۱.
۳۹. سوره یس، آیه ۱۷.
۴۰. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص ۹۲.
۴۱. سید در اسرار الشریعه ص ۹۱ در خصوص هدف انبیا می گوید: «الینبهم علی کیفیت معاشرتهم و حسن معاملتهم و انتظام امور معاشهم.»
۴۲. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، صص ۱۶۱- ۱۶۲.
۴۳. همان، ص ۱۶۷.
۴۴. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، ص ۳۷۹.
۴۵. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص ۱۸۰.
۴۶. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۶.

۴۷. سورہ اسراء، آیہ ۵۵.
۴۸. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۷.
۴۹. همان، صص ۸۰-۸۸.
۵۰. همان، ص ۸۴.
۵۱. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص ۱۶۲.
۵۲. الکشکول فیما جرى على آل الرسول، مؤسسہ البلاغ، بیروت، ۱۹۸۶، ص ۳۲.
۵۳. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص ۲۷۲.
۵۴. همان، ص ۲۷۱.
۵۵. همان، ص ۲۷۲.
۵۶. همان، ص ۲۳۷.
۵۷. سورہ مائدہ، آیہ ۵۵.
۵۸. سورہ نساء، آیہ ۵۹.
۵۹. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص ۱۸۸.
۶۰. همان، ص ۱۸۹ و تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۱.
۶۱. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، صص ۱۸۹-۱۹۱.
۶۲. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، ص ۴۲۱.
۶۳. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص ۱۶۲.
۶۴. همان، صص ۷۵-۷۶.